

تاریخچه مبارزات کارگران خباز سقز، در مصاحبه‌ایی با محمود صالحی

صدیق اسماعیلی

قسمت اول و دوم

چهارم آذرماه هشتاد و پنج

این نوشته برگرفته‌ایی است از مصاحبه‌تلفنی که من با آقای محمود صالحی، یکی از رهبران جنبش کارگری در ایران، به عمل آورده‌ام. در این اثر سازمان دادن دوباره "سندیکای کارگران خباز سقز"، تلاش برای تداوم سنتهای آن در قالب "انجمن صنفی کارگران سقز"، بزرگداشت مراسمهای اول ماه مه و نیز درسهای حاصله بررسی میشود. با توجه به این اهداف اولین پرسشم را اینطور شروع کردم؛

- سندیکای کارگران خباز شهرستان سقز در چه سالی تشکیل شد؟

- سندیکا محصول دوران ستمشاهی بود، که در اواخر سال ۱۳۴۷ و اوایل سال ۱۳۴۸ تاسیس شد. یکی از موسسین اصلی سندیکا در آنزمان آقای ابوبکر خوشپیام بود. چندی بعد، با موج دستگیری فعالین کارگری، از طریق ساواک سندیکا از بین رفت. با توجه به اینکه هیچ سند تاریخی و مکتوبی در رابطه با نحوه عملکرد سندیکا و چگونگی تشکیل آن در دست نیست و من هم در آنزمان از سن پایینی برخوردار بودم، پیشنهاد میکنم در این مورد با آقای ابوبکر خوشپیام صحبت کنید.

- سازماندهی دوباره سندیکا در چه تاریخی صورت گرفت؟

- غروب روز ۲۴ بهمن سال ۱۳۵۷، یعنی دقیقاً همان شبی که شهربانی سقز به دست مردم افتاد. همزمان کارگران خباز که تعدادشان به شصت نفر میرسید، به ساواک حمله کردند. چند تن از فعالین کارگری همچون آقای ابوبکر خوشپیام، محمود محمدی (محمود آخکند)، حامد کریمی (شاطر حامد) و رحمان محمدی (رحمان آخکند) فعالانه در جهت احیای سندیکا تلاش کردند و سرانجام آنرا در همان روز برچسبیده شدن کامل حکومت پهلوی به کار انداختند. مرکز ساواک سقز در آنزمان پایگاه و مرکز اصلی سندیکای کارگران خباز سقز شد که بعد از ما به تصرف سپاه پاسداران درآمد و بعداً بند زندانیان سیاسی دادسرای انقلاب اسلامی شهر سقز شد (من خودم برای مدتی آنجا زندانی بودم) که چهار بند دارد، این بندها قبلاً یک سالن بود و آن هم سالن سندیکای خبازان شهرستان سقز بود.

- سندیکا به چه منظوری درست شد و عملکرد آن چه بود؟

- هر جامعه‌ای را در نظر بگیریم دو طبقه وجود دارد یکی طبقه کارگر است که تمام نیرو و انرژی خود را برای زنده ماندن میفروشد و دیگری طبقه سرمایه‌دار است. اختلاف این دو طبقه در جوامع مختلف نسبت و تناسب خاصی دارد. به عنوان مثال در هر محل کاری، چه بزرگ باشد یا کوچک، بدون استثنا کارگران استثمار میشوند. کارگران خباز سقز هم از این امر کلی مستثنی نیستند. آنها قبل از احیای سندیکا به هیچوجه نمیتوانستند به کمبود دستمزد، ساعات طولانی کار و مشکلات محیط کارشان اعتراض کنند و خواهان بهبود آنها گردند. چرا؟ چون بلافاصله کارفرمایان آنها را اخراج میکردند. کلاً کارگران هیچگونه چتر حمایتی نداشتند. سندیکا در این راستا و در دفاع از حقوق کارگران درست شد.

- بعد از انقلاب و مخصوصاً قبل از حمله اول دولت به شهرهای کردستان، سندیکا در چه موقعیتی بود؟

- ما در اسفند ۵۷ یک مبارزه موفق داشتیم. ما خواسته‌های خود را که شامل دوبرابر شدن دستمزد و کاهش ساعات کار بود، به صاحبان نانوآخانه‌ها ابلاغ کردیم، دقیقاً به یاد دارم که در آنزمان دستمزد یک کارگر و ابر یا خمیرگیر نانوآخانه ۳۰ تومان بود و دستمزد یک شاطر ۶۰ تومان بود. ما کارگران خباز که حدوداً ۳۶ نفر بودیم در دفتر خود، که آنان سپاه پاسداران در آن مستقر است، جمع شدیم و اعتصاب کردیم و همچنین به کارفرمایان ابلاغ کردیم که ما فردا سر کار نمی‌آییم تا دستمزدمان دوبرابر نشود. در آنزمان عده‌ایی از صاحب نانوآخانه‌ها و عده‌ایی دیگر به نمایندگی از کارفرمایان تهدیدمان کردند، ما تهدیدهایشان را به هیچ گرفتیم. بالأخره آنها به پادگان رفتند و از ما شکایت کردند. چون در آنزمان شهر هنوز در کنترل نیروهای دولتی نبود، در پادگان به آنها گفته بودند که آنها در کار سندیکا دخالت نمیکند و وارد شهر نمیشوند، کارفرمایان به ناچار پیش دکتر شاکری رفتند و او را به سندیکا آوردند، دقیقاً ساعت ۲ نصف شب بود که دکتر شاکری به دفتر ما آمد و ماجرا را جویا شد. ما هم کاملاً روی خواسته‌های خود ایستادیم و برای دکتر شاکری توضیح دادیم که باید ما را بیمه کنند و دستمزدمان را دوبرابر کنند و ساعت کار را کاهش دهند. اینها خواسته‌های اصلی ما بودند. دکتر شاکری پس از شنیدن خواسته‌های ما، گفت که او هم از ما دفاع میکند و استدلال کرد که خواسته‌های ما کاملاً برحق و اصولی است.

- دکتر شاکری به عنوان نماینده کارفرمایان آمده بود؟

- نخیر ایشان به عنوان یکی از شخصیت‌های با نفوذ شهر آمده بود، نه به عنوان نماینده کارفرماها، نماینده آنها نبود. اینها به دلیل اینکه کسی را نداشتند که ساپورتشان کند، به ناچار پیش دکتر شاکری رفته تا شاید به نفع آنها پادرمیانی کند، آنها به وی گفته بودند که کارگران اعتصاب کرده فردا مردم بی نان میمانند. وقتی دکتر شاکری به ما حق داد کارفرمایان به ناچار در ساعت سه و نیم نصف شب خواسته‌های ما را پذیرفتند و ما که پیروز میدان بودیم با شادی، پایکوبی، پخش شیرینی و گرفتن تبریک به هم‌دیگر به سر کارمان برگشتیم. این اولین گامی بود که سندیکا در شهر سقز برداشت. صف متشکل ما، کارفرمایان را موظف کرد که کارگران خباز را بیمه کنند، دستمزدها را دوبرابر کنند و هم چنین ساعات کار را کاهش دهند.

- حمله اول دولت به شهرهای کردستان و مخصوصاً سقز، چه تا تیری بر سندیکا داشت؟

- در این مدت مخالفت کارفرمایان با سندیکا شدت گرفت، اگر چه اعتصاب ما در اسفند ماه سال پنجاه و هفت، موفقیت آمیز بود اما بعد از اینکه شهر به دست نیروهای دولتی افتاد، کارفرمایان این را به فال نیک گرفتند و بعضی از آنها از بی‌بسیاری کارگران و افزایش دستمزد سر باز زدند.

- چه فعالیتهایی در دور دوم یعنی بعد از بیرون رفتن دوباره نیروهای دولتی از کردستان صورت گرفت؟

- در اول ماه مه برابر با ۱۱ اردیبهشت سال ۱۳۵۸، سندیکا برای اولین بار تظاهراتی را در پارک کودک سقز سازمان داد که با راهپیمایی شرکت کنندگان در سطح شهر همراه شد (در سال ۱۳۸۳ که ما پارک کودک را برای برگزاری مراسم اول مه انتخاب کردیم، دقیقاً به یاد و خاطره همین تظاهرات بود)، همزمان با برگزاری مراسم اول ماه مه، ما خواسته‌های خود را که شامل بیمه کردن همه کارگران خباز، کاهش ساعات کار و افزایش دستمزد بود قبلاً به کارفرمایان ابلاغ کردیم. مردم از این اقدام ما استقبال کردند و تعداد زیادی در این تظاهرات شرکت کردند. بهر حال این حرکت باعث شد تا کارفرمایان توطئه چینی علیه ما را شروع کنند، آنها به پادگان رفتند و برای فعالین کارگری پرونده درست کردند. آنها گزارش کرده بودند که فعالین سندیکا کمونیست هستند.

کشمکش بین ما و آنها ادامه یافت تا اینکه شهر به دست نیروهای دولتی افتاد. اولین حمله نیروهای دولتی، حمله به کارگران نانوايي بود. ما که تعدادمان به حدود چهل نفر رسیده بود به شهر مهاباد مهاجرت کردیم و در آنجا مشغول به کار شدیم، دیگر کسی نبود که رهبری سندیکا را به دست بگیرد و به این ترتیب سندیکا عملاً لغو شد.

- بعدها انجمن صنفی کارگران خباز شروع به کار کرد چه کسانی این انجمن را درست کردند و چگونه درست شد؟

- با توجه به وضعیت آن زمان، کارگران خباز اکثراً سیاسی بودند. حتی در شهر مهاباد تمام تلاش ما این بود که تشکل خودمان را درست کنیم. در آنجا به محض اینکه میخواستیم دست به اقدامی به نفع کارگران بزنیم حزب دمکرات کردستان ایران مانع میشد و علیه ما منفی بافی میکرد و میگفت که اینها از سقز آمده‌اند که آشوب به پا کنند. بهر حال حزب دمکرات مانع کار ما شد. برای نمونه ما یک روز مشغول صرف صبحانه بودیم که یک پیشمرگ حزب دمکرات آمد و خواستار ده عدد نان شد، ما کارگران هم در جواب گفتیم: "چشم هر وقتی مشغول به کار شدیم، نان شما را آماده میکنیم". او گفت: "باید همین حالا برای من نان تهیه کنید" چون تنور خاموش بود خواست او برآورد نشد. او به مقر خود برگشت بعد از مدتی همراه با ده نفر دیگر از همکارانش آمدند و ما کارگران را به جرم توهین به پیشمرگ بازداشت کردند، این خبر بلافاصله در شهر پیچید، وقتی که کارگران نانوايیهای دیگر این خبر را شنیدند همراه با کارفرمایان در جلو درب مقر حزب دمکرات دست به تحصن زدند. در مقر حزب به ما خیلی توهین شد، ما را به داخل بازداشتگاه فرستادند و نزدیک به شش ساعت بازداشت بودیم. وقتی حزب دمکرات تجمع کارگران را مشاهده کرد، ناچاراً ما را آزاد کردند. مهاباد یک قهوه خانه داشت به اسم "رامسر"، که مرکز تجمع کارگران خباز بود. ما کارگران که اغلب نزدیکیهای غروب آنجا تجمع میکردیم، هر بار مورد تهدید حزب دمکرات قرار می گرفتیم و به آنهایی که از سقز به آنجا رفته بودند، مارک کمونیست بودن وصله می کردند و.... در آن زمان کمونیست بودن جرم بود و مردم چون هنوز نمیدانستند که کمونیست چیست. بورژوازی به هر شکلی که خود دوست داشت از آن کلمه برای سرکوب ما استفاده می کرد. و اما در سقز با توجه به مشکلات پیش آمده و

لغو سندیکا، کارگران مرتب در تلاش بودند که سندیکا یا انجمن یا تشکل دیگری درست کنند، در محله کریم‌آباد سقز قهوه‌خانه‌ایی بود به اسم "هه‌ژار" که کارگران در آنجا جمع میشدند و در جمع‌های دو نفره و سه نفره با هم بحث و گفتگو میکردند که چگونه سندیکا یا انجمنی تشکیل دهند. این بحثها گسترش یافت اما متاسفانه اینها را تهدید میکردند، سرکوب میکردند، اجازه نمیدادند و این شیوه برخوردها در جریان بود. عواملی دایما در صدد این بودند که مارک و آرمی به کارگران بچسبانند، به‌رحال زمان به این شیوه سپری شد تا سال ۱۳۷۳.

در سال ۷۳ من حدوداً دو یا سه سال میشد که به سقز برگشته بودم، در این سال عده‌ایی فعالانه تلاش کردند و هیات مؤسس انجمن صنفی کارگران خباز سقز را تشکیل دادند. خلیل ولی پور، محمد عبدی‌پور، عطا سلیمی (که آن شورای شهر است) اینها کسانی بودند که هیات مؤسس را تشکیل دادند. اداره کار هم موافقت کرد. طبق قانون هم اعضاء هیات مؤسس میتوانند که خود را کاندیدا کنند، اولین جلسه در "مسجد حضرت عمر" تشکیل شد. من هم به عنوان شرکت کننده در این جلسه حضور داشتم. رئیس اداره کار سخنرانی کرد، بعد از سخنرانی‌اش من یکی از کسانی بودم که به سخنان او اعتراض کردم و گفتم، این چیزهایی که او میگوید با منافع جنبش کارگری همخوانی ندارد و بدیل خود را بیان کردم. بعد از اینکه سخنان من تمام شد کارگران گفتند: "ما حرفهای این آقای" پیرهن سیاه" را قبول داریم و او را کاندیدا میکنیم". (از آنجا که من تازه دو یا سه سالی بود به شهر برگشته بودم عده معدودی از حاضرین در جلسه من را میشناختند و با این حال خواستار کاندیدا کردن من شدند) در حین اعتراضات کسانی به رئیس اداره کار گفته بودند که فلانی زندانی سیاسی بوده است. در نتیجه او اظهار داشت که نمیتواند کسی را به عنوان کاندیدا بپذیرد که سابقه سیاسی دارد. کارگران اعتراض کنان گفتند که آنها نیز کسی را قبول ندارند که از مسائل بی خبر باشد و سیاسی نباشد. چون رئیس روی حرف خودش پافشاری کرد، حدوداً سی یا چهل نفر از کارگران به عنوان اعتراض سالن جلسه را ترک کردند. رئیس اداره کار به ناچار قبول کرد. من هم خودم را کاندیدا کردم و رأی آوردم و اولین فعالیت خودم را در این راستا شروع کردم. در ضمن اشخاصی که در آن مجمع انتخاب شدند به شرح زیر است: محمد طال فتالی زاده، عطا سلیمی، جلال حسینی بعنوان هیئت مدیره، محمد عبدی پور و محمود صالحی بعنوان بازرس و آقایان اسماعیل شامحمدی، انور مکاری و هادی حوریان به عنوان اعضاء علی‌البدل انتخاب شدند.

– آنچه که شما درست کردید در واقع انجمن صنفی بود یا سندیکا را احیاء کردید؟

– طبق قانون کار، زدن انجمن صنفی آزاد است، ما هم از همین امکان قانونی استفاده کردیم تا تشکلی درست کنیم که دارای سنتها و رزمندگی همان سندیکائی باشد که داشتیم. به این اعتبار و از نظر خود، سندیکا را احیاء کردیم. مردم هم تشکلمان را به همان صورت گذشته سندیکا میخوانند. به یاد دارم که در مراسم اول ماه مه سال ۸۰، جمعی از دخترانی که بدون حجاب بودند به صحنه آمدند و سرود خواندند. اجرای این سرود، باعث شد که اداره اطلاعات از سندیکا شاکی شود و به اداره کار جهت پلمپ سندیکا مراجعه کردند. اداره کار به آنها گفته بود که ما اصلاً در سقز سندیکا نداریم تا آن را برابر قانون پلمپ کنیم و ما به هیچ سندیکایی مجوز قانونی نداده‌ایم، اگر هم منظور شما انجمن صنفی است این اشخاص به نام انجمن هیچ جرمی مرتکب نشده‌اند، یعنی در واقع انجمن را بنام سندیکا می‌شناختند و خود ما هم در مکالمات روز مره همین کلمه سندیکا را به کار می‌بردیم.

– بعد از زدن این تشکل چه کسی سخنگو شد و چه اقداماتی را به عمل آوردید؟

– چون ما تازه شروع به کار کرده بودیم سخنگوی اصلی نداشتیم، اما جلال حسینی دبیر سندیکا شد و من هم بازرس شدم، به این ترتیب فعالیت خودمان را شروع کردیم. اولین کار مهمی که انجام دادیم این بود که نود و هشت درصد کارگران خباز سقز را بیمه کردیم. بعد از آن فشارها از سوی کارفرماها و جاهای دیگر شروع شد، تهدیدهایشان مستمرا ادامه داشت. کارفرمایان عده‌ایی را اخراج کردند، تهدید مقامات امنیتی هم اضافه شد. در نتیجه این فشارها من را در سال ۱۳۷۴ زندانی کردند، جلال هم در این فضای رعب و وحشت، نمیدانم چرا و به چه علتی دستگیری من را به کارگران نگفته بود، وقتی که من از زندان آزاد شدم با کارگران یک جلسه برگزار کردیم. در جلسه بر سر حق تشکل و حفظ سندیکا پافشاری شد، من هم علت دستگیری خود را برای کارگران بیان کردم و گفتم که جرم من دفاع از کارگر و ایجاد تشکل کارگری است. این جلسه در روحیه کارگران تاثیر مثبتی داشت و سندیکا با شور و شوق بیشتری به کار خود ادامه داد. چند روز بعد، به حدی به ما فشار آوردند که جلال حسینی ناچار شد شب از شهر کوچ کند، دیگر همه کارها به عهده ما افتاد، ما هم پیگیرانه در غیاب جلال فعالیت‌هایمان را ادامه دادیم. من در دومین انتخاباتی که برگزار شد، دبیر سندیکا شدم. سال ۱۳۷۷ جلال برگشت و با هم کارها را پیش بردیم. وقتی مقامات امنیتی دیدند که تهدیدهایشان کارایی ندارد، به اتهام فعالیت در سندیکا دستگیرمان کردند. ما با دادن سند آزاد شدیم. در سال ۷۹ دوباره من را گرفتند و تا سال ۸۰ در زندان ماندم. در نتیجه فشارهای مستمر عده‌ایی دچار نگرانی شدند که یکی از آنها عطا سلیمی بود.

– عطا سلیمی کارگر نانواخانه بود یا ...

– عطا سلیمی کارگر نانواخانه بود. آدم خیلی صادق و خوبی بود. اما به دلیل فشارها کمی محافظه کار شد، او را ترساندند. من همیشه گفته‌ام که عطا انسان خوبی بود و به همین جهت پس از تشکیل "انجمن" و یا به قول مردم "سندیکا" او را به عنوان رئیس "سندیکا" انتخاب کردیم. انصافا کارهایش را هم خیلی خوب انجام داد و خیلی هم فعال بود. در آنزمان آدم مثبتی بود و تا رفت و نماینده خانه کارگر شد برای ما جای احترام بود، ولی با رفتن به خانه کارگر و ایفای نقش به عنوان نماینده خانه کارگر، عملاً در برابر طیف رادیکال جنبش کارگری ایستاد و با ما وارد یک مبارزه بدون هدف شد. حتی در یک مجمع که از طرف انجمن برگزار شد آنقدر به او فشار آمد که خیلی عجولانه یک سری از نشریات احزاب مخالف دولت را که در یک گونی گذاشته بود، به مردم نشان داد و گفت این نشریات مربوط به محمود صالحی و دوستان او می باشد، بیخبر از اینکه این نشریات در ایران هر برگ آن برای یک نفر کافی است تا سالها در زندان بماند و ...، آلان خودش اعتراف میکند که اشتباه کرده است. ادامه دارد...

صدیق اسماعیلی

Sediq_e@yahoo.co.uk